جلسه 203- 1445

**چهارشنبه - 23/01/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به اقوال در تعاقب حادثین بود. چهار قول را نقل کردیم.

توضيح مختار بحوث (قول خامس) عدم جريان استصحاب در معلوم التاريخ واصل نافى

رسیدیم به قول خامس که مختار بحوث هست. ایشان با توجه به اینکه تقریب رابع در کلام مرحوم صاحب کفایه را پذیرفته اند که استصحاب در مجهولی التاریخ مبتلا به شبهه نقض یقین به شک است، چون مثلا در مورد آبی که قبلا قلیل بود نمی دانیم ساعت سه کر شد و ساعت دو ملاقات با نجس کرد، یا برعکس ساعت سه ملاقات با نجس کرد و ساعت دو کر شد. در بحوث گفته اند استصحاب بقاء قلّت تا زمان ملاقات شبهه نقض یقین به یقین در آن هست. چون شاید زمان ملاقات مشیر باشد به ساعت سه، که در ساعت سه یقینا این آب کر است استصحاب قلّت ندارد. و از آن طرف استصحاب عدم الملاقات الی زمان الکریة هم همین اشکال را دارد، شاید زمان کریت ساعت سه باشد که تا ساعت سه یقینا ملاقات کرده است این آب با نجس. ولذا استصحاب در مجهولی التاریخ مقتضی جریان ندارد.

وهمینطور استصحاب در معلوم التاریخ، مثلا اگر تاریخ حدوث کریت معلوم باشد، ساعت دو، ولی نمی دانیم ملاقات با نجس قبل از ساعت دو بوده یا بعد از ساعت دو.

خب ما نسبت به اینکه استصحاب کنیم عدم الملاقات را الی زمان حدوث الکریة، خب ارکان استصحاب در آن تمام نیست، چون زمان الکریة مشیر است به واقع زمان. در جائی که حدوث کریت مثلا معلوم است که ساعت دو است، استصحاب کنیم بقاء القلة را الی زمان الملاقات. خب این زمان الملاقات عنوان مشیر است به واقع زمان، وما در واقع زمان شک نداریم، تا ساعت دو یقینا این آب قلیل بود و بعد از ساعت دو یقینا کر شد. پس استصحاب بقاء القلة الی زمان الملاقات اگر مشیر باشد به واقع زمان، که در واقع زمان ما شک نداریم، تا ساعت دو این آب یقینا قلیل بود، از ساعت دو به بعد هم یقینا کر شد، و اگر می خواهید عنوان اجمالی زمان الملاقات را مجرای استصحاب قرار بدهید در بحوث گفتند اینکه موضوع اثر شرعی نیست، موضوع اثر شرعی واقع زمان ملاقات است. چون موضوع مرکب است از دو جزء: الماء القلیل الملاقی للنجس فی زمان واحد. عنوان اجمالی زمان الملاقات یا زمان القلة بما هو زمان الملاقات بما هو زمان القلة موضوع اثر شرعی نیست.

پس استصحاب در مجهولی التاریخ ارکانش تمام نیست. استصحاب در معلوم التاریخ مثل جائی که تاریخ حدوث کریت معلوم و تاریخ ملاقات مجهول است، استصحاب در این معلوم التاریخ جاری کنیم که استصحاب کنیم بقاء القلة را الی زمان الملاقات، این هم ارکان استصحاب در آن تمام نیست. این مطلب اول بحوث.

مطلب دوم بحوث این است که حتی در همانجائی که تاریخ ملاقات مجهول باشد و تاریخ حدوث کریت معلوم باشد، استصحاب عدم الملاقات الی زمان حدوث الکریة جاری نیست، با اینکه ایشان گفت اگر یکی از این دو حادث مجهول التاریخ باشد و دیگری معلوم التاریخ، ما استصحاب در مجهول التاریخ را جاری می کنیم. اگر تاریخ ملاقات معلوم است ساعت دو، تاریخ حدوث کریت مجهول است استصحاب می کنیم بقاء قلّت را تا زمان ملاقات که ساعت دو است، این را در مطلب اول پذیرفت. و لکن در مطلب دوم می گوید اگر برعکس شد، تاریخ حدوث کریت معلوم بود تاریخ ملاقات مجهول، اینجا استصحاب عدم الملاقات الی زمان حدوث الکریة را ما جاری نمی کنیم، چون این استصحابِ نافی احد الجزئینِ موضوعِ مرکبِ نجاست است، و ما فقط استصحاب مُثبِت احد جزئی الموضوع المرکب را قبول داریم که جاری است، بشرط اینکه این استصحاب مثبت احد جزئی الموضوع المرکب مجهول التاریخ باشد و جزء دیگر معلوم التاریخ.

این محصل کلام بحوث است که فقط در تعاقب حادثین استصحاب را در مجهول التاریخ در مقابل معلوم التاریخ جاری می داند آن هم در فرضی که این استصحاب در مجهول التاریخ استصحاب مثبت احد جزئی الموضوع المرکب باشد نه استصحاب نافی، که در جلسه قبل عرض کردیم که ایشان فرموده اند که استصحاب نافی اصل مثبت است.

ومما ذکرناه سابقا تبین که هیچکدام از این دو مطلب درست نیست، نه مطلب اول که استصحاب در مجهولی التاریخ شبهه نقض یقین به یقین دارد و مقتضی برای جریان ندارد، و نه مطلب دوم که استصحاب نافی احد جزئی الموضوع اصل مثبت است.

توضيح راجع به جريان اصل نافى (رد ادعاى آقاى صدر)

راجع به مطلب دوم یک توضیحی بدهم با یک مثال جدید: اگر شخصی می دانیم دچار جنون شده است و یک عملی که جرم است مرتکب شده است مثلا مرتکب قتل شده است، اما نمی دانیم اول مجنون شد و بعد مرتکب قتل شد تا قصاص نداشته باشد و دیه هم بر خودش نباشد، یا اگر جرمهای دیگر است مجازات نداشته باشد، و یا اینکه اول دچار جرم شد بعد دچار جنون، که این دچار جرم شده است، اگر قتل کرده است قبل از جنون، دیه بر او ثابت است و موضوع مجازات است. تعاقب حادثین بود. فرض کنید تاریخ جنون را ما می دانیم، که روز جمعه ایشان دچار جنون شده است.

در بحوث حرفشان این است که می گویند استصحاب عدم وقوع آن جرم مثل عدم وقوع قتل عدم وقوع سبّ الامام تا روز جمعه، این جاری نیست، چرا؟ برای اینکه اونی که جزء الموضوع این مجازات هست مثل مجازات قتل که سابّ النبی فی زمان العقل یقتل، شما موضوع جواز قتل این سابّ النبی را که مرکب است از دو جزء: یکی سبّ النبی و جزء دیگر عدم الجنون، جزء الموضوع این حکم قتل طبیعی سبّ النبی هست، شما یک فرد از سبّ النبی را که سبّ النبی قبل یوم الجمعه که یوم الجنون این شخص است نفی کردید با استصحاب. می خواهید این را ضمیمه کنید به اینکه سبّ النبی این شخص بعد از روز جمعه که مقرون به جنون است منشأ حکم قتل او نیست بخاطر انتفاء عقل، پس نتیجه می گیریم که این شخص بخاطر این سبّ النبی حکم قتل ندارد. ایشان می گوید این اصل مثبت است.

ما به این مطلب ایراد کردیم، گفتیم ظاهر ادله این است که به نحو انحلال هر سبّ النبی موضوع است برای وجوب قتل، منتهی سبّ النبی مکرر موجب تکرر وجوب قتل نمی شود، پس سبّ النبی قبل یوم الجمعه موضوع وجوب قتل است، اینطور نیست که جامع سبّ النبی اعم از اینکه در زمان جنون باشد یا در زمان عقل جزء الموضوع باشد، جامع جزء الموضوع نیست، افراد سبّ النبی موضوعند، سبّ نبی در هر زمان موضوع است برای وجوب قتل، منتهی سب النبی متأخر سبب وجوب مکرر قتل نمی شود.

مباحث الاصول: در هر زمان موضوع حكم دارد

در کتاب مباحث الاصول بیان دیگری دارند، گفته اند آقا مثلا در همین مثال تطبیق کنیم، سبّ النبی در هر زمان جزء الموضوع است جزء دیگرش عدم الجنون است، اما برای وجوب قتل در همان زمان، برای اینکه وجوب قتل در روز پنجشنبه حادث بشود سبّ النبی روز پنجشنبه موضوع است برای این وجوب ثابت در روز پنجشنبه برای قتل او. سبّ النبی روز شنبه موضوع است برای ثبوت وجوب قتلِ در روز شنبه. پس ما برای هر فردی از سبّ النبی در هر زمان یک وجوب قتل در آن زمان داریم. وجوب قتل در روز پنجشنبه موضوع اش این فرد از سبّ النبی است که سبّ النبی در روز پنجشنبه است، خب ما استصحاب می کنیم عدم سبّ النبی را تا روز جمعه و این موضوع را نفی می کنیم، وجوب قتلی را که از روز پنجشنبه بیاید نفی می کنیم. حکم انحلالی است، ضمیمه می کنیم به آن این را که ما علم تفصیلی داریم که وجوب قتل ناشی از سبّ النبی در روز شنبه منتفی است، چون در روز شنبه این آقا مجنون بود. این نفی حکم صرف الوجود نیست، هر فردی یک حکم دارد، مثل این می ماند که وجود فیل در دار یک حکم داشته باشد، وجود بقّ در دار یک حکم داشته باشد، نه اینکه حکم برود روی جامع حیوان فی الدار.

اشكال به مباحث: حكم در زمان سابق از محل ابتلاء خارج است‘ جواب: مطلب ايشان عرفى است

به این بیان مباحث الاصول ایراد گرفته شده است، گفته اند ما فعلا اونی که برای ما اثر عملی دارد ثبوت وجوب قتل این سابّ النبی است در روز شنبه. والا روز پنجشنبه که از محل ابتلاء خارج است. شما استصحاب می کنید عدم سبّ النبیِ این شخص را تا روز جمعه می گوئید می خواهیم نفی کنیم حدوث وجوب قتل را از روز قبل از جمعه، این چه اثر عملی برای ما دارد فعلا؟ اونی که فعلا ما شک در او داریم یک وجوب قتلی است که مسبّب است از جامع سبّ النبی، والا آن فرد از سبّ النبی قبل از روز جمعه بله در زمان خودش موضوع یا جزء الموضوع بود برای وجوب قتل، اما او که محل ابتلاء ما نیست فعلا. اونی که محل ابتلائمان هست وجوب قتل اوست در روز شنبه، که این مسبب است از جامع بین دو فرد از سبّ النبی. جامع سبّ النبی چه در روز پنجشنبه چه در روز شنبه جزء الموضوع است برای وجوب قتلی که در روز شنبه ثابت است.

ولذا اشکال شده به کلام مقرر مباحث الاصول که آقا شما اشتباه می کنید، درست است که سبّ النبی قبل از جنون یعنی قبل از روز جمعه که زید مجنون شد موضوع است برای حدوث وجوب قتل او در روز پنجشنبه مثلا، ولی ما الان اونی که محل ابتلائمان هست که اصل عملی به لحاظ او جاری می شود این است که روز شنبه است و وجوب قتلِ روز شنبه را می خواهیم اثبات کنیم منجز کنیم. وجوب قتل روز شنبه مسبّب از این فرد از سبّ النبیِ قبل از روز جمعه نیست، بلکه مسبّب است از جامع سبّ النبی. ولذا اشکال بحوث زنده می شود و جوابِ در تعلیقه مباحث الاصول تمام نیست.

اقول: به نظر ما این مطلب در تعلیقه مباحث الاصول اشکال ندارد و حرف عرفی است، افراد سبّ النبی موضوعند برای وجوب قتل، سبّ النبی قبل از روز جمعه موضوع است برای وجوب قتلی که قبل از روز جمعه حادث می شود و تا امروز باقی است، فرد دیگر از سبّ النبیّ سبّ النبی روز شنبه است که او هم جزء الموضوع است برای حدوث قتل روز شنبه، منتهی چون مجنون شده است این سابّ النبی، سبّ روز شنبه موضوع فعلی برای وجوب قتل نیست. اشکالی ندارد این بیان که ما دو جوب قتل داریم، منتهی اگر وجوب اول قتل که روز پنجشنبه است محقق بشود دیگر وجوب قتل مکرر ما نداریم، اما موضوع وجوب قتل چرا جامع باشد؟ هر فردی از سبّ النبی موضوع است برای وجوب قتل، منتهی وجوب قتل به نحوی است که اگر قبلا حادث بشود دیگر تکرار نمی شود.

ولذا به نظر ما این قول خامس که قول بحوث است تمام نشد.

قول مختار: تعارض در مجهولى التاريخ مطلقا (قول مرحوم شيخ)

اما القول المختار

قول مختار به نظر ما کما ذکرنا فی الدورة السابقه همان قول مشهور است که شیخ انصاری انتخاب کرد، وآن این است که استصحاب در مجهولی التاریخ موضوع دارد و تعارض می کند، مثلا در آن مثال آب استصحاب بقاء القلة الی زمان الملاقات با استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة با هم تعارض می کنند رجوع می کنیم به قاعده طهارت.

اما اگر یکی معلوم التاریخ بود و دیگری مجهول التاریخ. مثلا ما تاریخ ملاقات را می دانیم تاریخ کریت را نمی دانیم، ولو به نحو نسبی، به نحو نسبی یعنی تاریخ ملاقات یا می دانیم ساعت دو است که می شود معلوم التاریخ حقیقی، یا می دانیم تاریخ ملاقات یا ساعت دو است یا ساعت سه ولی تاریخ حدوث کریت مجهول التاریخ نسبی است یعنی نمی دانیم که این تاریخ حدوث کریت ساعت د وبوده یا سه بوده یا چهار. به تعبیر بحوث جائی که هر دو مجهول التاریخ باشند ولی یکی از این دو مجهول التاریخ اوسع ترددا هست، مردد است زمان حدوثش بین ساعت دو و سه و چهار، ولکن آن مجهول التاریخ دیگر اضیق ترددا هست فقط مردد است بین ساعت دو و سه، این هم ملحق است به معلوم التاریخ. ما نام این را معلوم التاریخ نسبی می گذاریم، و می گوئیم اگر تاریخ ملاقات معلوم التاریخ حقیقی باشد یا معلوم التاریخ نسبی، استصحاب در آن مجهول التاریخ جاری است بلامعارض، استصحاب می کنیم بقاء قلّت را تا زمان ملاقات. همان فرمایش مرحوم شیخ در قول اول که موافق مشهور است.

دليل عدم جريان استصحاب در معلوم التاريخ

والوجه فی ذلک: ما اولا صحیحه ثانیه زراره را که نگاه کنیم می بینیم امام در تعاقب حادثین یک اصل جاری کرد و موردش این بود که یکی مجهول التاریخ بود و دیگری معلوم التاریخ، کجا؟ آنجایی که زراره گفت إن وجدته فی ثوبی و انا فی الصلاة. این را شما فقهیا می دانید که اگر در اثناء نماز مکلف خونی در لباسش ببیند و بداند که این خون قبل از نماز بوده است نماز باطل است. ولی اگر احتمال بدهد که این خون بعد از شروع نماز به لباسش اصابت کرده است، این نماز محکوم به صحت است. صحیحه زراره می گوید که اگر این خونِ در لباس خیس بود وجدته رطبا، نماز صحیح است، فقط این لباس را یا در بیاور فورا یا بشور و نماز را ادامه بده. چرا؟ چون لانکه لاتدری لعله شیء اوقع علیک فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا. اما استصحاب کرد عدم وقوع دم را بر ثوب تا زمان شروع نماز.

قول ثانی که مختار مثل آقای سیستانی است چه می گوید؟ می گوید این استصحاب معارض است با استصحاب عدم دخول در نماز تا زمان وقوع این دم، که این استصحاب نفی امتثال می کند، در مقابل استصحاب اول یعنی استصحاب عدم وقوع دم تا زمان شروع نماز که اثبات امتثال می کند. استصحاب عدم شروع در نماز تا زمان وقوع دم نمی خواهیم ثابت کند که بعد از آن نماز را شروع کردیم تا اصل مثبت بشود. نخیر، می خواهیم نفی امتثال بکنیم. امتثال نماز به این است که نماز را شروع کنیم و لباسمان نجس نباشد. کسی که در اثناء نماز می فهمد که لباسش نجس است شرط امتثال او این است که هنگام شروع نماز لباسش نجس نباشد.

استصحاب عدم وقوع دم بر این لباس تا زمان شروع نماز استصحابی است که امام جاری کردند. ولی طبق قول دوم این استصحاب مبتلا به معارض است.

چرا امام یک استصحاب را جاری کرده اند؟ چون دخول در نماز معلوم التاریخ است ولو معلوم التاریخ نسبی، ولی زمان وقوع دم بر این لباس مجهول التاریخ بود، امام در مجهول التاریخ استصحاب را جاری کرد، در معلوم التاریخ استصحاب را جاری نکرد. حالا قدر مسلم این است که پس قول دوم درست نیست.

بله این نقض فقط به قول دوم وارد است مثل قول آقای سیستانی که قائلند به معارضة الاستصحابین مطلقا. ولی این نقض به آقای خوئی مثلا وارد نیست، چون آقای خوئی می گویند استصحاب عدم شروع در نماز تا زمان وقوع دم استصحاب نافی است نسبت به احد جزئی الواجب، و من استصحاب نافی را اصل مثبت می دانم.

پس این نقض ما برای ابطال قول ثانی است.

اما جواب حلی ما، که با این جواب هم قول ثانی را ابطال می کنیم و هم قول رابع و خامس را. جواب حلی چیست؟ ببینید ما گاهی تعبیرمان را عوض می کنیم ولی عرف واقعیت را یک چیز می بیند می گوید تفنن در تعبیر است، ولی گاهی عرف واقعیت را دو چیز می بیند. در مجهولی التاریخ عرف می گوید دو تا شک داریم، شک در بقاء قلّت تا زمان ملاقات و شک در ملاقات در زمان قلّت، چون ترجیحی ندارد که بگوئیم یک شک داریم، بلکه دو شک داریم و دو استصحاب داریم. اما در معلوم التاریخ و مجهول التاریخ که تاریخ یکی از این دو حادث معلوم است و تاریخ دیگری مجهول، عرف می گوید شما یک شک بیشتر ندارید، شما می دانید که ساعت دو این آب ملاقات با نجس کرده است، شک دارید در بقاء قلّت تا ساعت دو. یک شک بیشتر ندارد و هو الشک فی بقاء القلة فی زمان الملاقات. اینکه می گوئید شک دارم در ملاقات فی زمان القلة این را عرف تفنن در تعبیر می داند شک آخری نمی داند.

ان قلت: شما ممکن است به ما بگوئید شاهد بر این حرفتان چست؟

قلت: شاهدمان این است که همین آب که می دانیم این آب زمان ملاقاتش معلوم است ساعت دو است، اگر فرض کنید تعاقب حادثین نباشد، یک آبی است که الان هم مشکوک القلة است، فرض کنید تعاقب حادثین نیست، این آب ملاقات کرد با نجس. آیا هیچ فقیهی اشکال کرده در استصحاب بقاء قلّت تا زمان ملاقات با نجس؟ ابدا. همه گفته اند آبی است قبلا قلیل بود الان هم مشکوک القلة است ملاقات کرد با نجس، استصحاب بقاء قلّت جاری می کنیم می گوئیم این آب نجس است. اگر قائل بشوید به اینکه استصحابِ در معلوم التاریخ هم موضوع دارد، یکی می آید می گوید من می آیم مشکلت را حل می کنم. چکار می کند؟ می آید دو سه تا سطل آب برمی دارد می ریزد روی این آب مستصحب القلة، می گوید الان دیگر یقین داری این آب کر شد یا نه؟ می گویم بله دیگر، اینقدر سطل آب ریختی که یقینا دیگر کر است. می گوید خب حالا شد تعاقب الحادثین، چرا؟ برای اینکه می دانی ساعت دو این آب ملاقات کرده با نجس، و می دانی که این آب کر شده است، اما کی کر شده است؟ الان کر شده با این چند سطل آب ریختن، یا شاید دیروز کر شده است، چون از دیروز شک داریم در بقاء قلّ آن.

با این چند سطل آب ریختن روی این آب مشکوک القلة سرنوشت این آب را عوض می کنید، تا حالا این آب که این چند سطل آب را رویش نریخته بود استصحاب قلّت تا زمان ملاقات داشت چون تعاقب حادثین نبود، همه می گفتند حکم به نجاست این آب می کنیم. یک آقایی آمد گفت چرا سرگردانی، استصحاب نجاستت را چنان ابطال بکنم که کیف کنی، مثل آقای سیستانی اینجور می گویند دیگر، لابد لازمه کلامشان این است دیگر، می روند چند سطل آب برمیدارند می ریزند روی این آب مستصحاب القلة، می گویند حالا دیگر یقین داری این آب کر است؟ می گویم بله دیگر، اما از کی کریت این آب حاصل شده است؟ می گویم نمی دانم. الان کر است اما شاید از دیروز کر شده است، چون از دیروز من دارم استصحاب بقاء قلّت می کنم شاید از دیروز کر شده است، می گویند خب تعاقب الحادثین شد، استصحاب بقاء القلة الی زمان الملاقات معارضه می کند با استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة، عدم الملاقات قبل حدوث الکریة، بعد از تعارض رجوع می کنیم به قاعده طهارت. عرف تعجب نمی کند؟ انصافا عرف تعجب می کند.

مثال دوم: یک پسری مفقود الاثر است، پدرش مرد، این پسر هم وکالت داده به خانمش که هر چزی اختیارات من هست تو وکیلی از طرف من. این خانمش می آید در مجلس ختم پدر شوهرش شرکت می کند و بعد از مجلس ختم می گوید این پسر شما شرعا استصحاب بقاء حیات دارد، و مقتضای استصحاب بقاء حیات این است که ارث می برد، سهم الارثش را هم من وکیلم بدهید به من. همه این را می گویند دیگر. گذشت و گذشت این پسر نیامد جنازه اش هم نیامد، بالاخره یقین می کنند مردم بعد از گذشت مدتی که این پسر هم شهید شده، حال کی شهید شده؟ در همان جبهه شهید شده یا در زندان بعثی ها بعد از فوت پدرش شهید شده، معلوم نیست، جنازه اش هم که نیامده است، بعد از اینکه یقین کردند به فوت این پسر ولی نمی دانند کی فوت کرده است که، می آیند در خانه آن خانم به خانم شهید می گویند هر چی پول به تو دادیم پس بده، حالا باید مصالحه کنیم یا هر چه آن پولها را باید پس بدهی. چرا؟ برای اینکه تا حالا تعاقب الحادثین نبود، تا حالا ما علم به موت این پسر نداشتیم استصحاب می کردیم بقاء حیاتش را تا زمان موت پدرش سهم الارثش را دادیم، از وقتی فهمیدیم پسر مرده چون آخرش با گذشت زمان اطمینان پیدا می کند انسان به موت این پسر، اما زمان حدوث موت معلوم نیست شد تعاقب الحادثین.

هیچ عرفی این را نمی پذیرد. عرف می گوید بابا زمان تاریخ موت پدر معلوم است تا آن زمان هم محتمل است که پسر زنده بوده است دیگر، خب استصحاب حیات پسر جاری می شود تا زمان موت پدر.

ولذا به نظر ما حق با مشهور است که استصحاب در معلوم التاریخ ارکان استصحاب در آن تمام نیست.

این تعبیر تفنن در تعبیر است که صاحب کفایه می گوید و آقای خوئی می گوید که نسبت به معلوم التاریخ نسبت به آن مثلا ملاقات ساعت دو که معلوم التاریخ است می گویند ما شک داریم در تحقق ملاقات الی زمان حدوث الکریة.

آقا عرف این را قبول ندارد، عرف می گوید شما یک شک بیشتر ندارید، شک دارید در بقاء القلة فی زمان الملاقات که تاریخ ملاقات معلوم است، دو تا شک ندارید.

ولذا با این بیان قول ثانی ابطال شد و قول رابع ابطال شد، قول ثانی و قول رابع در معلوم التاریخ هم استصحاب را جاری می کردند منتهی این دو قول اختلافی داشتند که بحثش گذشت.

در قول ثانی و رابع که استصحاب در معلوم التاریخ را جاری می کردند ما این مطالب را می گوئیم، والا قول اول و قول ثالث و قول خامس که در این جهت با ما اختلافی ندارند. ما با این بیان قول ثانی و قول رابع را که استصحاب در معلوم التاریخ را جاری می کردند در مقابل مجهول التاریخ، ما با اینها مشکل داریم.

ولذا الحق هو القول الاول من التفصیل بین مجهولی التاریخ فیتعارض الاستصحابان، ولکن در جائی یکی معلوم التاریخ است یکی مجهول التاریخ، استصحاب در مجهول التاریخ جاری است و لایعارضه استصحاب در معلوم التاریخ، چون ارکان استصحاب در او تمام نیست.

این محصل بحث تعاقب الحادثین.

اما برای تتمیم فائده این بحث چند فرع فقهی است که تطبیق کنیم این قاعده را بما فیها من الاقوال بر این چند فرع:

فرع اول: که زیاد تکرار شد، آبی قبلا قلیل بود ملاقات کرده با نجس و کر شده است، متقدم و متأخر معلوم نیست.

طبق قول اول که قول مختار است در یک فرض حکم به نجاست آب می شود، در کدام فرض؟ آنجایی که تاریخ ملاقات معلوم است و تاریخ حدوث کریت مجهول است. استصحاب می کنیم بقاء القلة الی زمان الملاقات.

ولی در مجهولی التاریخ استصحابها تعارض می کنند طبق قول اول و بعد رجوع می کنیم به قاعده طهارت.

ودر فرضی که تاریخ حدوث کریت معلوم است تاریخ ملاقات مجهول است، اینجا غیر از قاعده طهارت، استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة هم داریم برای نفی نجاست.

اما قول دوم قول آقای سیستانی است که قائل به طهارت این آب است مطلقا، چه مجهولی التاریخ باشند و چه یکی معلوم التاریخ باشد و دیگری مجهول التاریخ. چون تعارض الاستصحابین می شود بعد رجوع می کند به قاعده طهارت.

قول ثالث هم که شبیه قول اول است در نتیجه، او را بحث نمی کنیم.

طبق قول رابع که قول آقای خوئی است استصحاب القلة الی زمان الملاقات جاری است در همه صور بلامعارض. چون استصحاب عدم الملاقات فی زمان القلة استصحاب نافی جزء الموضوع است و او جاری نیست. ولذا حکم به نجاست این آب می شود مطلقا.

قول خامس هم نتیجه اش مشخص است که فرصت نیست توضیح بدهم انشاء الله روز شنبه اشاره می کنم و بعد چند فرع دیگر هست مطرح می کنیم و وارد بحث توارد الحالتین می شویم انشاء الله.